



Gaylord

PAMPHLET BINDER

Syracuse, N. Y.

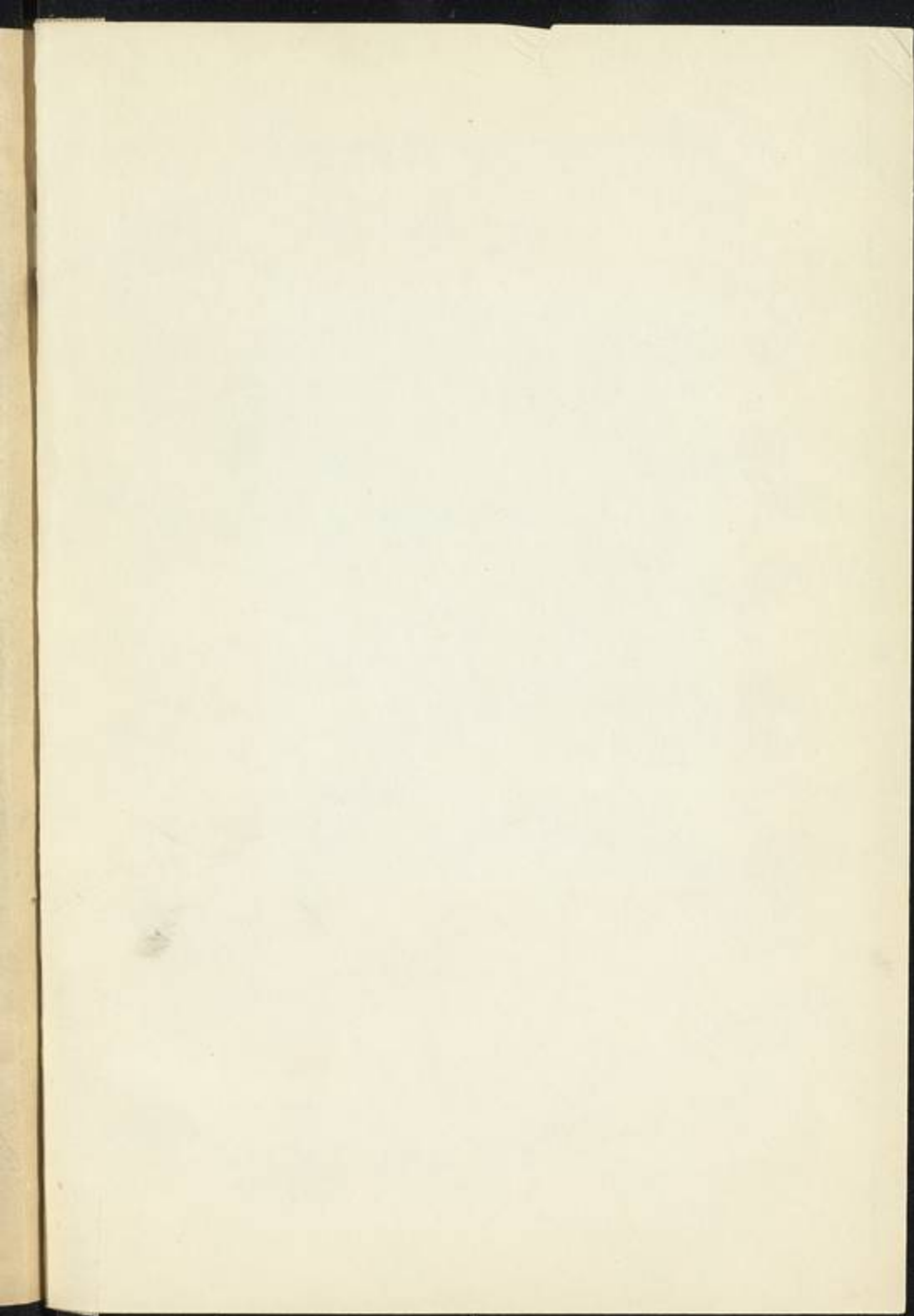
Stockton, Calif.



THE LIBRARIES
COLUMBIA UNIVERSITY







النكت الاعتقاديہ

تأليف

رکن الاسلام آية الملك العلام العلامة المحقق
الشيخ محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالشيخ

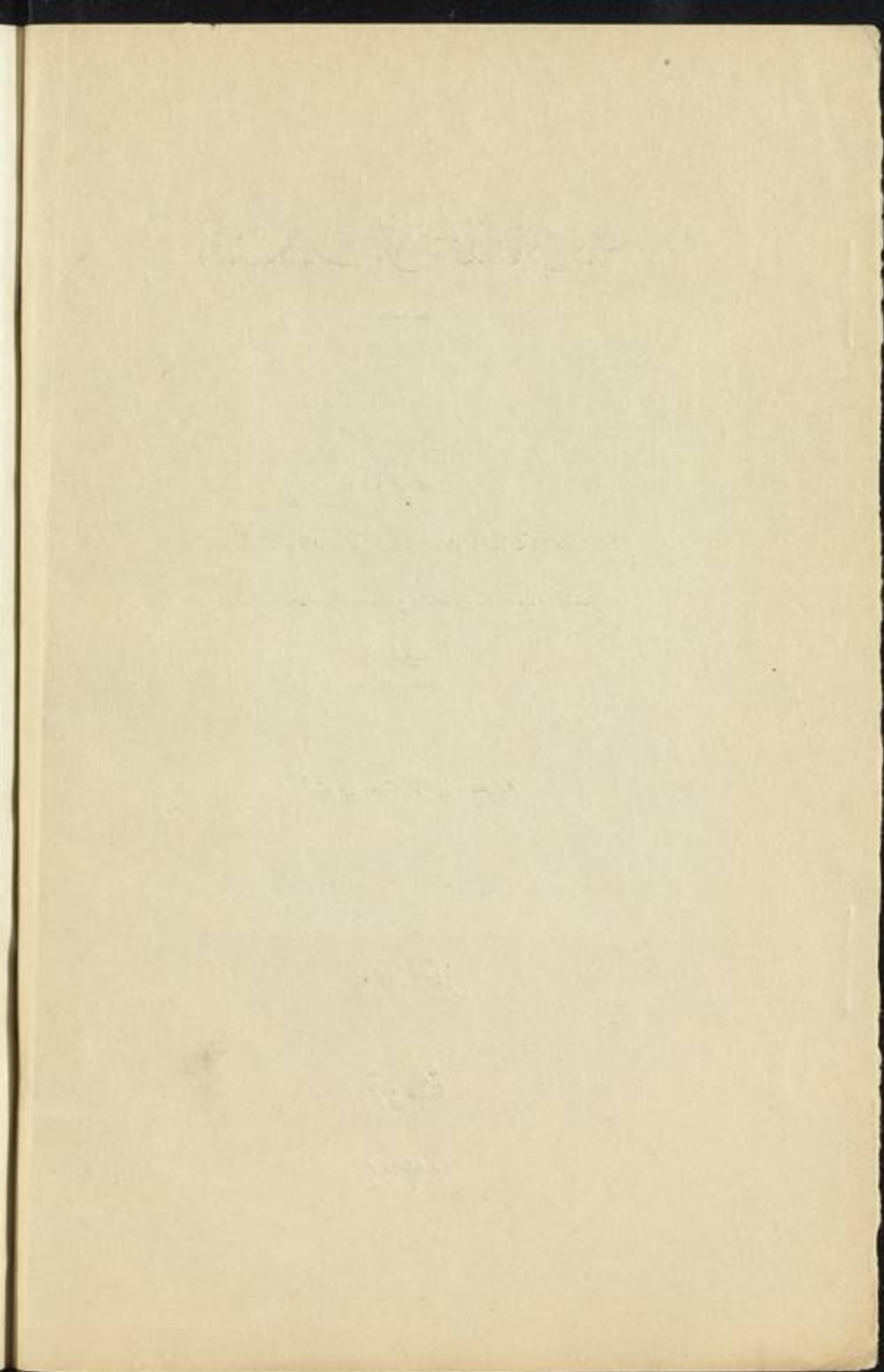
(المييد)

المتوفى سنة ٤١٣ هجرية

چاپخانہ اقبال

نهران

١٣٢٤



النكت الاعتقاديہ

تأليف

رکن الإسلام آية الملك العلم العلامة المعترف
الشيخ محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالشيخ
(المقيد)

المتوفى سنة ٤١٣ هجرية

با ترجمه فارسی بقلم
محمد تقی دانش پژوه

چاپخانه اقبال

قہران

١٣٢٤

این کتاب نفیس که سابقاً دانشمند بزرگوار حجة الاسلام
آقای سید هبة الدین شهرستانی بچاپ رسانیده بودند و نسخه آن
ناپاب شده بود اینک بانظر عالم جلیل آقای سید محمد مشکوة
استاد محترم دانشگاه از محل وجوه شرعیه با ترجمه فارسی بچاپ
رسیده و تعداد سیصد نسخه از آن مجاناً داده شد

893.791
M8947

54858G

بسمه تعالی شانه

ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان قمی حارثی بغدادی عکبری کرخی معروف بمفید و ابن المعلم رئیس رتساء دانشمندان شیعه میباشد نجاشی گوید که عربی نژاد است و یکی از اجداد او حارث بن مالک نام دارد و بگفته ابن ادریس و ورام بن ابی قراس از مردم عکبره (شهری دره فرسنگی بغداد) از موضعی معروف بسویقه ابن البصری بوده است

و تنها ابن شهر آشوب او را قمی مینویسد و ابی الفلاح حنبل ویرا بکرخی توصیف میکنند ابن حجر عسقلانی گوید پدر مفید در واسط دبیری میکرد و در همانجا متولد شده بود و در عکبره کشته گردید

مفید بگفته شیخ طوسی و ابن ندیم و ابن شهر آشوب در سال ۳۳۸ متولد شده است

ولی نجاشی و علامه طبق بعضی از نسخ خلاصه دو تاریخ ۳۳۶ و ۳۳۸ را احتمال داده اند و در نسخ دیگر خلاصه ۳۳۳ و ۳۳۸ نوشته است و یاقوت گوید که مفید ۷۶ سال عمر کرد و در ۴۱۳ هجری و در هدیه الاحباب ماده تاریخی میآورد بدین عبارت:

۷۷ ۴۱۳

و بعد عز رحمة الله علیه

باری مفید بنقل ورام و ابن ادریس همراه پدر از عکبره بی بغداد آمده دانش آموزی آغاز کرد نخست نزد ابی عبدالله جمل و سپس نزد ابی یاسر غلام ابی الجیش نلد نمود و برهنمائی ابی یاسر بمجلس درس علی بن عیسی رمانی آمده بود اتفاقاً در آنجا مردی بصری از رمانی مسئله غدیر و غار را برسد رمانی گفت خبر غدیر روایت است و خبر غار روایت و درایت بر روایت مقدم میباشد بصری سخنی نکفت مفید از او پرسید درباره کسی که با امام عادل چنگ کند چه میگوئی؟ پاسخ داد که راست بلکه فاسق است مفید گفت پس در حق علی ؟ و

548535
1969
R1

طلحه و زبیر چه میگوئی؟ گفت علی امام است و آندو نفر هم توبه کردند
 مفید گفت خبر جعل درایت است و توبه آنها روایت رمانی برسید مگر
 آنکه که بصری از من پرسید حاضر بودی؟ مفید گفت بلی. و روایتی برابر روایتی و
 درایتی برابر درایتی رمانی از نام و استاد وی برسید و نامه بغود مفید داد که
 باستادش ابی عبدالله جعل برساند و در آن نامه ویرا بمفید لقب داد مامقانی و
 صاحب روضات و قاضی نورالله نقل میکنند که میان قاضی عبدالجبار و شیخ مفید
 نیز چنین مناظره شده و قاضی او را بمفید ملقب ساخت و خبر مناظره بعضدوالدله
 که رسید مفید را خواست و شرح قصه را از وی پرسید و او را بائزه داد ولی
 ابن شهر آشوب گوید که صاحب الزمان او را بمفید ملقب ساخت و شرح آرایه
 بمناقب خود احواله میدهد که اتفاقاً در آنجا هم ذکر نکرده است و شاید مراد
 او این باشد که در بعضی از دو تویق صادره از ناحیه مقدسه بمفید با بپارت
 (للاخ السدید والولی الرشید الشیخ المفید) خطاب شده است و در اینکه مفید
 بابن المعلم معروف بود. قدمای مورخین شیعه و سنی تصریح دارند

باری مفید هفتاد و نه سال بریست و بانفاق مورخین در رمضان ۴۱۳ در
 بغداد از ابن سرای رخت بریست و روزمرك او باختلاف روایات جمعه یا پنجشنبه
 دوم یا سوم رمضان بوده است در آنروز جنازه ویرا بمیدان اشنان برای نماز
 برده اند و عده کثیری از سنی و شیعه حضور یافتند بطوریکه نظیر آن دیده نشده
 بوده و بگفته یافعی هشتاد هزار شیعی جنازه مفید را مشایعت نمودند و سید
 مرتضی بر آن نماز گذارد و درمرك او قصیده غزائی گفت و مهیار دیلمی هم
 قصیده سرود و در آن اشاره کرد که دوست و دشمن برمرك مفید گریستند و شیخ
 طوسی نیز بدینمعنی اشاره کرد

مفید را نخست درخانه وی بخاک سپردند و سپس ببقعه کاظمیه نزدیک
 مقبره امام جواد ع بهلوی قبر ابن قولویه ابوالقاسم جعفر نقل دادند
 بگفته مورخان سنی و شیعی مفید در فقه و کلام و روایت قوی دست بود

ودر مناظره مهارت داشت و بسیار زیرک و هوشمند و باریک بین و حاضر جواب بوده است و با همه ارباب مذاهب مناظره میکرد و کتب بسیاری در نصرت مذهب شیعه نوشت و در سایه عضد الدوله مقام و نفوذی داشت و ملوک اطراف بدو اعتقاد داشتند و در مجلس درسش از هر مذهبی میآمدند

مفید بسیار شیفته علم و خدا ترس و نماز گذار بود و روزه فراوان می گرفت بقاییت بازسا بود و لباس درشت میپوشید بسیار صدقه میداد در ترویج تشیع بقدری کوشید که گفته اند او را بر هر امامی مذهب حقی است ، شب را کم میخوابید و بنماز یا مطالعه و تدریس و قرائت قرآن میپرداخت، نفوذ او بعدی بود که اهل سنت بس از مرگش بیاسودند و ابوالقاسم خفاف بغدادی متوفی ۴۵۰ از شنیدن خبر مرگ او در خانه خود بتهنیت بنشست و گفت اکنون مرگ مرا گواراست

مفید با علمائی مانند رمانی و قاضی عبدالجبار و بانلانی و ابوبکر سیار و ابوبکر دقاق و دیگران مناظره نمود و معابشان ساخت و باره از ابن حکایات را در عربون و معاشن خویش آورد که سید مرئضی فصولی از آنها در کتابی گرد آورد و کراچکی در کنز الفوائد شتمی از آنها نقل کرد

از کتب شیخ پیدا است که وی در مسائل کلامی و ادبی بانظر دقت و تحقیق وارد میشد و بتشبیذ آراء خویش میپرداخت و عقایدی را که نمی پذیرفت نقض میکرد و فکری بسیار آزاد داشته بود و از مخالفت دیگران نمیهراسید بسیاری از مشاهیر مانند جاحظ و ابن عبد الواصم و بلخی و جبائی و جز آنها را در کتب خود رد نمود در فقه و آلام و تاریخ مذاهب و همچنین در مواضع مهم علمی و دینی مانند امامت و غیبت و اعجاز قرآن و غیره کتاب نوشت

بخصوص آراء و نحل اسلامی را خوب میشناخت شماره کتب او را از ۲۰۰ بیشتر میدانند و نجاشی ۱۷۴ کتاب از وی یاد میکند و شیخ طوسی ۱۹ و مجلسی

۱۸ کتاب را نام میبرند که نمونه از آنها ذکر میشود مقنمه و ارکان در فقه و
اوشاد و مهالس و اختصاص و مقالات و رساله سهو نبی و خواب او در نماز و
اجوبه مسائل سر روی رعکبری و حاجبی و النکت فی مقدمات الاصول که نجاشی
ذکر کرده است

کتاب حاضر را عالم خیر شهرستانی بمفید انتساب داده و در ۱۳۴۰ در
بغداد بچاپ رساند

درباره جلالت مقام منید علما حکایاتی آورده اند از جمله دو توقیعی که
بروایت ابوعلی طبرسی در احتجاج یکی در صفر ۴۰ و دیگری در ۲۳ ذیحجه
۴۱۲ از ناحیه مقدسه امام زمان بنام شیخ مفید صادر شده و در هر دو نامه مفید
بمخلص عقیده و نصرت حق ستوده شده است و نیز گفته اند که امام ۴ ایباتی
در رتبه وی بخط شریف خود بر تربت او نوهت و حکایت خواب دیدن مفید
حضرت فاطمه را و امر بتعلیم فقه به همین؟ و تعبیر آن بسپردن سید مرتضی و رضی
بوسیله مادر آنها برای تعلم فقه بمفید در بامداد همان شب نیز در شرح نهج -
البلاغه ابن ابی الحدید مسطور است و نیز شهرت دارد که مفید با سید مرتضی
در مسئله مناظره کردند و مفید بخواب دید که امام بدو فرمود شیخ و معتمد من
حق با پسر من است

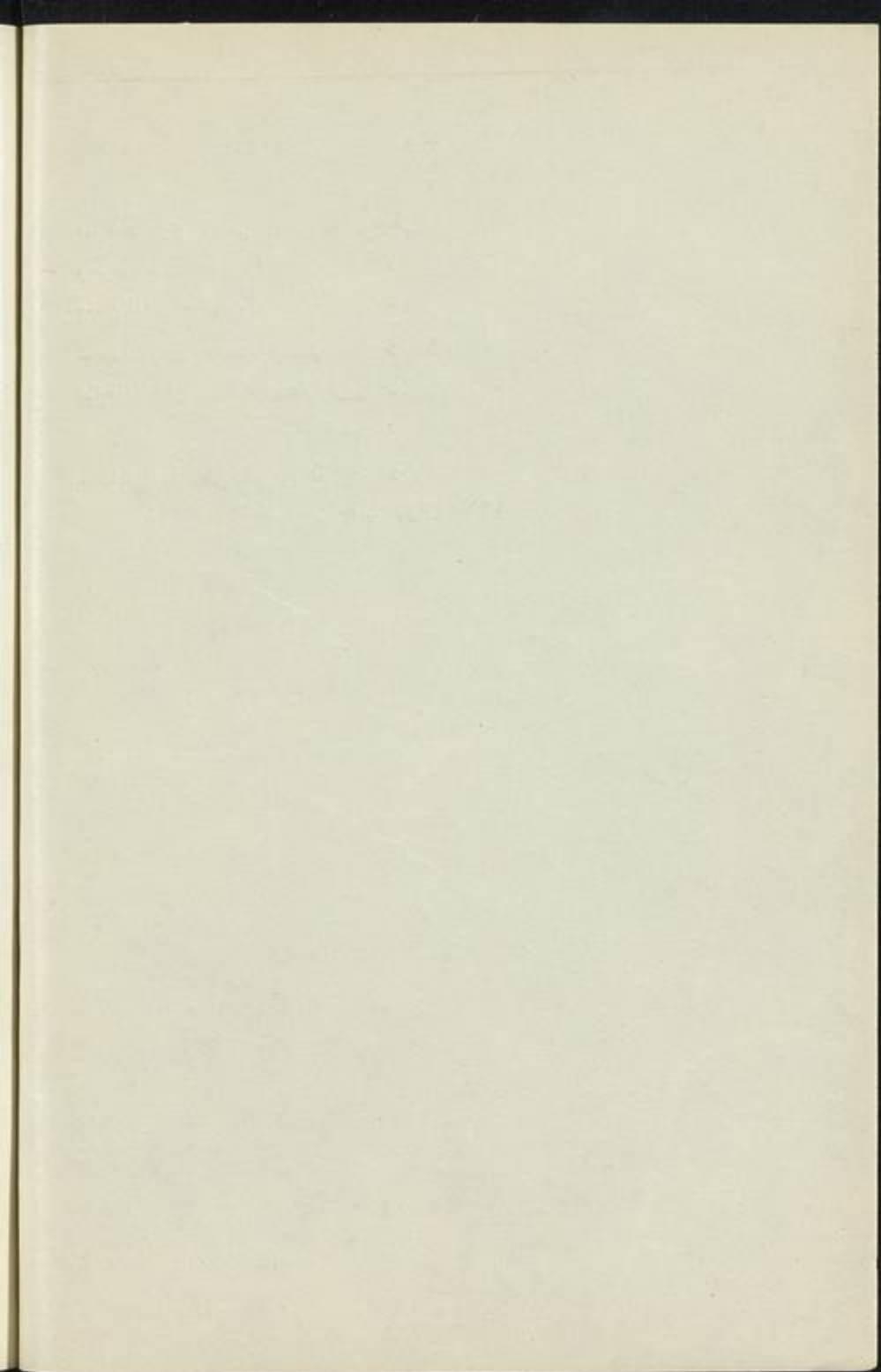
اما مشایخ روایت و استادان مفید را تا ۵۰ نفر ذکر کرده اند مانند
جعفر بن قولویه «۳۶۷ تا ۳۶۸» و محمد بن بابویه «۳۸۱» و حسن بن حمزه
طبری «۳۵۸» که در ۳۵۴ مفید از وی بحمل روایت نمود و اسکافی «۳۸۱»
و محمد بن داود قمی و احمد بن الولید و ابی غالب زراری «۲۸۵-۳۶۸» و قاضی
ابی عبد الله صمیری «۴۳۶»

و از شاگردان معروف او میتوان این عده را نام برد: شیخ طوسی
«۳۸۵-۴۶۰» و سید مرتضی «۳۵۵-۴۳۰» و سید رضی «۳۵۹-۴۰۶» و سالار
دیلمی «۴۴۸ یا ۴۶۳» و ابوعلی جعفری «۴۶۳» و ابوالعباس نجاشی «۳۸۲»
- «۴۵۰» و ابوالفتح کراچکی «۴۴۶» و جعفر بن محمد دوریستی

منابع

- روضات الجنات محمد باقر خونساری چاپ ایران ۱۳۰۷ ۵۷۰-۵۶۳
- رجال مامقانی > نجف ۱۳۵۲ ج ۳ ۱۸۰۱
- الکنی والالقب شیخ عباس قمی > صیدا ۱۳۵۸ ج ۳ ۱۶۴۵
- هدیه الاحباب > > نجف ۱۳۴۹ ۲۴۳
- رجال اجاشی > بیته ۱۳۱۷ ۲۸۳۷
- فهرست ابن ندیم > مصر ۱۳۴۸ ۲۷۹ و ۲۵۲
- مجموعه ورام > تهران ۱۳۰۲ ۶۱۱
- مستطرفات السرازمی ابن ادریس - ۱۲۷۰ - اواخر کتاب
- احتجاج طبرسی - ۱۲۶۸ - >
- فصول سید مرتضی چاپ نجف - مطالعه ۱۹۵۵، این کتاب برای آشنائی باحوال و آراء شیخ سید سودمند می باشد.
- لؤلؤئی البحرین بحرانی > ایران ۱۲۶۹
- مستدرک محدث نوری > تهران ۱۳۲۱ خاتمه ۵۱۷
- معالم العلماء ابن شهر آشوب > تهران ۱۳۵۳ ۱۰۲-۱۰۰
- انساب سماعی > لییدن ۱۹۱۲ ورق ۶۱۲ در کلمه باقلانی
- تاریخ بغداد خطیب > مصر ۱۳۴۹ ج ۳ ۲۳۱
- مرآت الجنان یافعی > دکن ۱۳۲۷ ج ۳ ۲۸
- لسان المیزان ابن حجر > دکن ۱۳۳۱ ج ۵ ۳۶۸
- شذرات الذهب ابی الفلاح حنبلی جزء ۳۵ ۱۹۹-۲۰۰

- فهرست شیخ طوسی
> و سبط استرآبادی
> منهج المقال استرآبادی
> جامع الروات ملامحمد اردبیلی
> نهاية الامال نورالدين على بن
> حيدر قمی
> مجالس المؤمنین قاضی نورالله
> چاپ تهران ۱۲۶۸



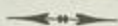
هذه

(النكت الاعتقادية)

تأليف

رکن الاسلام آية الملك العلام العلامة
المحقق الشيخ محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالشيخ
(المفيد)

المتوفى سنة ٤١٣ هجرية



ترجمها بالفارسية
(محمد تقي دانش بزوہ)

طبعت في طهران بمطبعة اقبال

سنة ١٣٦٤

حقوق الطبع محفوظة له

قال الشيخ الاجل المويد بتسديد الله عز وجل غرة رجاله
الاصلاح علم العلم وآبته . و ركن الدين و حجته . فإتحة المحققين
واستاد المجتهدين . الثقة الورع المتين . نابغة العراق معلم الاعاظم
و ابن المعلم ✽ الشيخ المفيد محمد ✽ بن محمد بن النعمان قدس الله
تعالى روحه و نور ضريحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الصلوة و السلام على اشرف الانبياء
و المرسلين محمد خاتم النبيين وعلى اله المعصومين و هل بيته الطاهرين
(و بعد) فهذه عقيدة قاذية الدليل اليها و قوى اعتمادى عليها جعلتها قى
غاية التوضيح و النبيين تحفة لاخوانى المؤمنين تقربا الى الله الكريم و طلبا
لثوابه الجسيم راجباً ان ينفع به الطالبين انه خبر موفق و معين و رتبته اعلى
خمسة فصول

(الفصل الاول)

فی معرفة الله سبحانه وصفاته الثبوتية والسلبية

تمتبه ابها المعقل ونزل نفسك منزلة لمسمو والسائل

ان قلت - انت حادث ام قديم

قلت - انا حادث غير قديم وكل موجود ممكن حادث غير قديم

ان قلت - ما حادث الحادث وما حادث القديم

قلت - الحادث هو الموجود المسبوق بالعدم والقديم هو الذي لم

يسبق بالعدم

ان قلت - ما الدليل على انك حادث

قلت - سبق العدم على وجودي دليل على حدوثي

ان قلت - ما الدليل على ان العدم ساق على وجودك

قلت - الضرورة قاضية بانى لم اكن موجودا فى زمن نوح عليه

فصل نخستين

در شناختن خداوند و صفات ثبوتی و سلبی او است

ای خردمند آگاه شو و خود را بجای سائل و مسئول قرار ده

اگر گوئی: تو حادثی یا قدیم؟ گویم: من حادثم نه قدیم و هر موجود

ممکن حادث است نه قدیم

اگر گوئی: حد حادث چه و حد قدیم قدیم چیست؟ گویم: حادث آن

موجودی است مسبوق بعدم و قدیم آنستکه مسبوق بعدم نباشد

اگر گوئی: دلیل حدوث تو چیست؟ گویم پیشی داشتن نیستی بر هستی

من دلیل حدوث من است

اگر گوئی: دلیل اینکه نیستی بر هستی تو سبقت دارد چیست؟ گویم:

ضرورت حاکم است که من در زمان نوح ۴ نبودم پس نیستی من در آن زمان

السلام فعدمی متحقق فی ذالک الزمان ووجودی فی هذا الزمان فعدمی سابق علی وجودی

ان قلت - ما الدلیل علی ان کل موجود ممکن حادث

قلت - کل موجود من الممكنات اما عرض او جوهر والعرض حادث

والجوهر حادث فکل موجود من الممكنات حادث

ان قلت - ما حد الجوهر وما حد العرض

قلت - الجوهر هو المتمحيز والعرض هو الحال بالمتمحيز

ان قلت - ما حد المتمحيز

قلت - بحيث یشار الیه اشارة حسبة بانه هنا او هناك لذاته

ان قلت - ما حد الحيز

قلت - الحيز و المكان عبا تان عن البعد المفروض الذي اشغله

الاجسام بالحصول فيه

محقق است وهستی من در این زمان است پس نیستی برهستی من سبقت دارد

اگر گوئی: بچه دلیل هر موجود ممکن حادث است: گویم: هر موجودی

از ممکنات یا عرض است یا جوهر و عرض حادث است و جوهر هم حادث میباشد پس هر موجودی از ممکنات حادث است

اگر گوئی: حد جوهر و عرض چیست؟ گویم: جوهر آنستکه حیز داشته

باشد و عرض آنستکه در متمحیز حلول کند

اگر گوئی: حد متمحیز چیست؟ گویم: آنچه با اشاره حسی بتوان معین

کرد که بالذات اینجا است یا آنجا است

اگر گوئی: حد حیز چیست؟ گویم: حیز عبارت است از بعد مفروضی

که اجسام بواسطه حصول در آن شاغل شده اند

ان قلت - كم الأقسام الجوهر

قلت - أربعة النقطة والخط والسطح والجسم

ان قلت - ما حد كل واحد منها

قلت - (حد) النقطة وهو لجوهر الفرد هو المتحيز الذي لا يقبل القسمة في جهة من الجهات (وحد) الخط هو المتحيز الذي يقبل القسمة في الطول والعرض خاصة (وحد) السطح هو المتحيز الذي يقبل القسمة في الطول والعرض والعرض والعرض والعرض

ان قلت - ما الدليل على حدوث الجواهر

الدليل على ذلك انها لا تغلو من لحوادث وكلما لا يغلو من الحوادث فهو حادث

ان قلت - ما تعنى بالحوادث

اگر گوئی: گوهر چند گونه است؟ گویم گوهر چهار گونه است: نقطه وخط وسطح وجسم
اگر گوئی: حد هر يك از اينها چیست؟ گویم: حد نقطه که همان گوهر فردی باشد عبارتست از متحيزی که در هیچ یکی از جهات قسمت پذیرد و حد خط عبارتست از متحيزی که در درازای تنها بخش پذیرد و حد سطح عبارتست از متحيزی که در درازا و پهنا بخش پذیرد و حد جسم عبارتست از متحيزی که در درازا و پهنا و ژرفا بخش پذیرد باشد
اگر گوئی: دلیل حدوث گوهر چیست؟ گویم: دلیل آن آنستکه گوهر از حوادث جدا نیست و هر چه از حوادث خالی نباشد حادث خواهد بود
اگر گوئی: از حوادث چه میخواهی؟ گویم: چهار چیز حرکت و سکون و اجتماع و افتراق

قلت - اربعة اشياء الحركة و السكون و الاجتماع و الافتراق

ان قلت - ما حد كل واحد منها

قلت - حد الحركة حصول جوهر في مكان عقيب ان كان في مكان آخر و حد السكون حصول جوهر في مكانه للابث فيه و حد الاجتماع حصول جوهرين في مكانين بحيث لا يمكن ان يتخللها ثالث و حد الافتراق حصول جوهرين في مكانين بحيث يمكن ان يتخللها ثالث

ان قلت - ما الدليل على ان هذه العوارض لحادثة لازمة للجواهر

قلت - الدليل على ذلك ان لجواهر لا بد له من مكان فان كان لا يثابته كان ساكننا وان كان منتقلا عنه كان متحركا و اذا نسبتة الى جوهر آخر في مكان آخر فان امكن ان يتخللها ثالث فهو الافتراق و الا فهو الاجتماع

اگر گوئی: حد هر يك چیست؟ گویم: حرکت عبارت است از حصول گوهر در مکانی پس از آنکه در مکان دیگر بوده است و سکون عبارت است از حصول گوهر در مکانیکه درنگ نموده و اجتماع آنستکه دو گوهر بطوری در دو مکان حصول یابند که گوهر سومی نتواند میان آنها جدائی اندازد و افتراق آنستکه دو گوهر در دو مکان حصول یابند ولی گوهر دیگری هم بتواند میان آنها واقع گردد

اگر گوئی: بچه دلیل این عوارض حادثه لازم گوهرند؟ گویم: باین دلیل که گوهر ناگزیر مکانی دارد پس اگر در آن درنگ کند ساکن خواهد بود و اگر از آن منتقل گردد جنبنده خواهد بود و هرگاه آنرا با گوهر دیگری یسنجیم اگر گوهر سومی بتواند میان آنها جایگیرد پس آن دو افتراق و جدائی دارند و اگر نه فراهم آمده دارای اجتماع باشد

ان قلت - ما الدلیل علی حدوث باقی الاعراض
قلت - الدلیل علی ذلك انها تفقر الی الحیز الحادث والمفتقر الی
الحادث . حدث

ان قلت - قد ثبت ان کل موجود ممکن فهو حادث فهل وجود الحوادث
من نفسها او من غیرها

قلت - وجودها من غیرها لا من نفسها
ان قلت - ما الدلیل علی ان وجود لحوادث من غیرها لا من

نفسها .

قلت - ههنا دعویان

اگر گوئی: بچه دلیل دیگر عرضها حادث هستند؟ گویم باین دلیل که
بجز حادث نیاز دارند و نیازمند ب حادث حادث است

اگر گوئی: پس ثابت شد که هر موجود ممکن حادث است آیا حوادث
بخود موجودند یا از غیر؟ گویم از غیر موجودند نه از خود

اگر گوئی: دلیل اینکه وجود حوادث از غیر است نه از خود چیست
گویم: در اینجا دو ادعا است نخست آنکه حادث از خود وجود ندارد دوم
آنکه وجود حادث از غیر است دلیل ادعای نخستین آنستکه حادث پیش از وجود
خود نیست صرف و نبود محض میباشد و اگر در وجود خود تأثیر کند لازم می
آید که معدوم در خود مؤثر باشد و نیز شیئی در خودش تأثیر کند و هر دو
محال است

دلیل ادعای دوم اینکه چون حادث گاهی صفت عدم دارد و گاهی صفت
وجود پس ممکن میباشد و در ترجیح یافتن وجود آن بر عدم بغير نیازمند میشود
زیرا برتری یکی از دو متساوی بردگیری محال است پس وجود حادث از غیر
میباشد

الاولى - ان الحوادث لا وجود له من نفسه

الثانية - ان الوجود والحوادث من غيره (فالدليل) على الاولى ان الحوادث قبل وجوده عدم محض ونفى صرف قلو اثر في وجود نفسه لازم تاثير المعدوم فيه ولزم تاثير الشئ في نفسه وهما محالان (والدليل على) الثانية الثانية ان الحوادث لما اتصف بالمعدم تارة وبالوجود اخرى كان ممكنا فيقتضيه في ترجيح وجوده الى غيره لاستحالة رجحان احد المتساوين على الاخر بلا مرجح فيكون وجود الحوادث من غيره

ان قلت - قد ثبت ان وجود الحوادث من غيرهما فالغير الذي اوجد للحوادث هل هو موجود ام معدوم

قلت - هو موجود

ان قلت - ما الدليل على انه موجود

قلت - الدليل عليه ان الحوادث موجودة بلا ريب فلو كان موجودها معدوما لزم تاثير المعدوم في الموجود وهو محال

ان قلت - موجود الحوادث قديم ام حادث

قلت - هو قديم

اگر گوئی: اکنونکه ثابت شد که حوادث از غیر هستی گرفتند آن غیر که حوادث را هستی بخشید موجود است یا معدوم؟ گویم: موجود است
اگر گوئی: بچه دلیل موجود است؟ گویم: باین دلیل که حوادث بیشک وجود دارند و اگر وجود دهنده آنها معدوم باشد تأثیر معدوم در موجود لازم میآید و این محال است

اگر گوئی: موجود حوادث قدیم است یا حادث؟ گویم: قدیم است

ان قلت - ما الدليل على انه قديم

قلت - الدليل على ذلك ان كلمة انحسبه مرجدا للحوادث او كان حادثا مثلها
لافتقرا بضالى محدث كافتقار جملة الحوادث فينتقل الكلام الى هذا المحدث
فان كان قديما ثبت المطلوب وانتهت الحوادث الى موجد قديم وان كان هذا
المحدث حادثا ايضا فان عاد الى سابقه ازم الدور وان احيل الى لاحقه
لزم التسلسل والدور والتسلسل باطلان فلا بد ان تنتهي الحوادث الى
محدث قديم

ان قلت - ما حد الدور و ما حد التسلسل

قلت - حد الدور توقف كل احد من الشيئين على اخيه فيما هو
موقوف عليه اما بمرتبة او مراتب وحد التسلسل تراقى امور محدثه الى
غير النهايه بحيث يتوقف كل سابق منها على اللاحقه

اگر گوئی: چرا قديم است؟ گويم: برای اينکه هر چه را موجد
حوادث بنداريم اگر خود حادث باشد بآفريننده ديکری نیازمند میگردد
چنانکه همه حوادث بدان نیاز دارند و نقل کلام در همان آفريننده ميکنيم اگر
آن قديم مطلوب مانايت ميشود ورشته حوادث بآفريننده منتهی میگردد که
قديم ميشود و اگر آن هم حادث باشد پس اگر بهمان آفريننده پيشين برگردد
دور لازم میآيد و اگر بآفريننده ديکری در درجه بعد از خود برگشت کند تسلسل
لازم میآيد و دور و تسلسل مردوب باطل ميشوند پس رشته حوادث ناگزير بآفريننده
قديمی منتهی ميشود

اگر گوئی: تعريف دور و تسلسل چیست؟ گويم دور آنستکه دو چیز هر یکی
بر ديگری در آنچه که آن ديگری بنخستين محتاج است نیازمند باشند خواه به
یکمرتبه خواه بچندمرتبه و تسلسل آنستکه اموری حادث تا بی نهایت بالا روند
چنانکه هر امر پيشين بسين متوقف باشد

ان قلت - ما الدليل على بطلان الدور
قلت - لانه يفضى الى تَوْن الشئى موجود اقبل وجوده وهو محال
والمفضى الى المحال محال

ان قلت - ما الدليل على بطلان لتسلسل
قلت - الدليل على ذلك ان السلسلة الجامعة لجمع اجزاء ممكنه
فلا بد لها من مؤثر خارج عنها والخارج عن جميع الممكنات هو واجب -
الوجود لذاته، فتمتتهى السلسلة ويبطل التسلسل

ان قلت - موجد الحوادث واجب الوجود ام ممكن
قلت - واجب الوجود

ان قلت - ما حد الواجب وما الممكن
قلت - الواجب هو الذى لا يتقرر فى وجوده الى غيره ولا يجوز عليه

العدم

اگر گوئى: دليل بطلان دور چیست؟ گوئيم: زيرا در دور کار بجائى مى
کشد که شئى پيش از هستى خود موجود باشد و اين محال است و هر چه کارش
بمحال بکشد محال باشد.

اگر گوئى: دليل بطلان تسلسل چیست؟ گوئيم: زيرا رشته که همه اجزاء
ممكن را فرا بگيرد ناگزير است مؤثرى از خارج داشته باشد و مؤثرى که از
همه ممکنات بيرون باشد همانستکه وجود آن بذات واجب است پس رشته به
بابان ميرسد و تسلسل باطل ميشود

اگر گوئى: آفريننده حوادث واجب الوجود است يا ممکن؟ گوئيم:
واجب الوجود است

اگر گوئى: حد واجب چه و ممکن چیست؟ گوئيم: واجب آنستکه در
هستى خود بغير نیازمند نبوده و نيستى براو روا نباشد

ان قلت - ما الدليل على ان موجد الحوادث واجب الوجود

قلت - لدليل عليهما اولم يكن واجب الوجود لكان ممكن الوجود ولو كان ممكنا لافتقر في وجوده الى غيره وينتقل الكلام الى ذلك الغير فان كان واجب الوجود فهو موجد الحوادث وان كان ممكن الوجود افتقر الى موجد آخر فان عاد الى سابقة دار وان احيل الى اللاحق تسلسل و لدور والتسلسل باطلان كما عرفت فلا بد ان تنتهي الحوادث الى موجد هو واجب الوجود لذاته

ان قلت - موجد الحوادث هو قادر مختار ام موجب ومضطر (۱)

قلت - هو قادر مختار

ان قلت - ما هو القادر وما الموجب

قلت - القادر المختار هو الذي بمكنة الفعل والترك بالسبب الى شئ

اگر گوئیم: چرا آفریننده حوادث واجب الوجود است؟ گوئیم: زیرا اگر واجب نباشد ممکن خواهد بود و اگر ممکن باشد در هستی خود بغير نیاز مند میشود و بهمان غیر نقل سخن میکنیم اگر آن واجب الوجود بود پس آفریننده حوادث هم اوست و اگر آنها هم ممکن بود آفریننده دیگری نیازمند میشود پس اگر بهمان اولی برگردد دور بیش میآید و اگر در احتیاج چیزی پس از خود برگشت کند تسلسل لازم میآید و دور و تسلسل باطل میباشد چنانکه دانستی پس رشته حوادث با آفریننده پایان میگردد که واجب الوجود بذات است

اگر گوئیم: آفریننده حوادث توانا و مختار است یا موجب و مضطر؟

گوئیم: توانا و مختار است

اگر گوئیم: حد توانا چه و موجب چیست؟ گوئیم: توانا و مختار کسی

واحدوالموجب هو الذى يفعل ولا يمكنه الترك (كأنار فى احراقها والشمس فى اشراقها)

ان قلت - ما الدليل على ان موجد الحوادث قاد مختار

قلت - الدليل على ذلك انه لو لم يكن قادر الكان موجبا لما عرفت انه لا واسطة بين القادر و الموجب و لو كان موجبا لكانت الحوادث التى هى آثاره قديمه ايضا بقدمه وقدم الحوادث محال فكونه موجبا محال فيكون قاد مختارا

﴿ فى صفات الباريتعالى ﴾

ان قلت - موجد الحوادث قادر على كل مقهور ام على مقدر

دون اخر

قلت - قادر على كل مقهور

است که حکم کردن و نکردن کار برابر روا باشد و مرجب آنستکه بکنند و نتوانند نکنند مانند آنش درسوزاندن و آفتاب در روشن کردن
اگر گوئى: چرا آفریننده حوادث توانا و مختار است؟ گوئیم: رای اینکه اگر توانا نباشد موجب خواهد بود زیرا دانستى که میان توانا و موجب واسطه نیست و اگر موجب باشد حوادثى که آثار او هستند بهمان قدم او قدیم میشوند ولى قدیم بودن حوادث محال است پس موجب بودن او هم محال میباشد و تا کزیر باید توانا و مختار باشد

در صفات افریدگار بزرگ

اگر گوئى: آفریننده حوادث بر هر مقدورى توانا است یا در کارى توانا و از کارى دیگر ناتوان میباشد؟ گوئیم: بر هر مقدورى توانا است

ان قلت - ما الدليل على انه قادر على كل مقدور
قلت - الدليل على ذلك ان نسبة ذاته لمقدسه الى جميع مقدورات
مساوية لكونه مجردا ونسبتها في الاحتياج الى ذاته المقدسة على السوية
لكونها ممكنة والامكان علة احتياجها العامة فاخصاص قدرته تعالى به
مقدور دون مقدور ترجيح مرغبر مرجع وهو باطل

ان قلت - موجد الحوادث عالم الا

قلت - عالم

ان قلت - فمآخذ العالم

قلت - العالم بالشى هو الذى يكون الشى منكشف له حاضرا عنده

غير غائب عنه

ان قلت - ما الدليل على ان موجد الحوادث عالم

قلت - الدليل على ذلك فعله الافعال المحكمة المتقنه وكل من

فعل الافعال المحكمة المقننة كان عالما

اگر گوئى: چرا هر مقدورى توانا میباشد؟ گوئیم: زیرا ذات باک او نسبت بهمه مقدورات یکسان است چون مجرد است و نسبت همه در نیاز بذات باک او هم برابر می شد چون همه ممکن هستند و امکان تنها علت عمومی نیازمندی آنها است پس توانائی خداوند بزرگوار اگر بمقدور معین اختصاص یابد ترجیح بی مرجع لازم می آید و این خود محال است

اگر گوئى: آفریننده حوادث دانا است یا نه؟ گوئیم: دانا است

اگر گوئى: تعریف دانا چیست؟ گوئیم داننده چیزی کسی است که آن

چیز نزد او آشکار بوده و غائب نباشد

اگر گوئى: چرا آفریننده حوادث دانا است؟ گوئیم: افعال او محکم و

متقن است و هر که دارای افعال محکم و متقن باشد دانا میباشد

ان قلت - ما حد الفعل المحکم المتقن

قلت - الفعل الحد المتقن هو المطابق بالمنافع المقصوده

ان قلت - موجد الحوادث عالم بكل معلوم ام بمعلوم دون معلوم

قلت - عالم بكل معلوم

ان قلت - الدلیل علی انه عالم بكل معلوم

قلت - الدلیل علی ذلك ان نسبة ذاته المقدسة الی جميع المعلومات

علی سواء لكونه مجرد اولیكونه حیا وكل واحد واحد منها صالح لان

يكون معلوما للحی فاخصاص علمه تعالی معلوم دون معلوم دون معلوم

ترجیح من غیر مرجع وهو باطل فیكون عالما بكل معلوم و هو المطلوب

ان قلت - موجد الحوادث حی ام لا

قلت - انه حی

ان قلت - ما حد العلی

اگر گوئی: تعریف فعل محکم و متقن چیست؟ گویم: فعل و متقن آنست
که با منافع مقصود مطابق باشد

اگر گوئی: آیا آفریننده حوادث بهر معلومی دانا است یا معلومی را دانا

و معلوم دیگری را دانا نیست؟ گویم: بهر معلومی دانا است

اگر گوئی: چرا او هر معلومی را میداند؟ گویم: زیرا نسبت ذات پاک

او بهر معلومی یکسان است چون مجرد است و برای اینکه او زنده است و هر

معلومی هم میزند که موجود زنده آنرا بداند و اگر علم او بمعلوم معینی

اختصاص داشته باشد ترجیح بی راجع لازم میآید و این باطل است پس او هر

معلومی را میداند و همین مطلوب ما است

اگر گوئی: آفریننده حوادث زنده است یا نه؟ گویم: زنده است

اگر گوئی: تعریف زنده چیست؟ گویم: زنده کسی است که قدرت و

قلت - الحی هو الذی یصلح لن یقدرو یتعلم
ان قلت - ما الدلیل علی انه حی
قلت - ثبوت القدرة - والعلم للشیء لیل علی انه حی
ان قلت - موجود الحوادث سمیع وبصیر ام لا
قلت - سمیع لا یأذن بل بمعنی انه عالم بالمسموعات وبصیر لا یعین
بل بمعنی انه عالم بالمبصرات
ان قلت - ما الدلیل علی انه سمیع بصیر بهذا المعنی
قلت - الدلیل علی ذلک انه عالم بجمیع المعلومات التي من جملتها
المسموعات والمبصرات فیکون عالما بها وسمیعا وبصیرا بهذا المعنی وهو
المطلوب
ان قلت - موجود الحوادث مدرك ام لا
قلت - مدرك لا بحاسة یحصل الادراك بواسطتها بل بمعنی انه عالم

علم را شایسته باشد

اگر گوئی: چرا او زنده است؟ گویم: ثبوت توانائی و دانائی برای
او دلیل زندگی او است

اگر گوئی: آفریننده حوادث شنوا و بیناست یا نه؟ گویم: آری شنوا
است نه بکوش بلکه شنیدنی ها را میدانند و بیناست نه بچشم بلکه دیدنی ها
را میدانند

اگر گوئی: چرا شنوا و بینا است باین معنی؟ گویم: زیرا او بهمه
معلومات دانا است و از جمله آنها شنیدنی ها و دیدنی ها میباشد پس آنها را
هم میدانند و همین است مطلوب ما

اگر گوئی: آفریننده حوادث مدرك است یا نه؟ گویم مدرك هست اما
نه بحاسة که ادراك بدان حاصل میشود بلکه آنچه بحواس ادراك می گردد

بما يدرك بالحواس

ان قلت - ما الدليل على انه مدرك بهذا المعنى

قلت - الدليل على ذلك انه عالم بجميع المعلومات التي من جملتها
المدرکات فيكون عالماً بالمدرکات فيكون مدركاً بهذا المعنى وهو المطلوب

ان قلت - موجد الحوادث مديد و كاره ام لا

قلت - مريد و كاره

ان قلت - ما حد الارادة والكره

قلت - الارادة هنا قسمان ارادة لافعال نفسه و ارادة لافعال عبيده

و كذلك الكراهة فالارادة لافعال نفسه عبارة عن علمه الموجب
لوجود الفعل في وقت دون وقت بسبب اشتماله على مصلحة داعية للايجاد
في ذلك الوقت دون غيره و الارادة لافعال عبيده عبارة عن طلب ابقاعها
منهم على وجه الاختيار و كراهته لافعال نفسه عبارة عن علمه الموجب

ميداند .

اگر گوئیم: چرا مدرك است باين معنى؟ گوئیم: زیرا همه معلومات را
میدانند که از جمله آنها مدركات میباشند پس آنها را هم میدانند و باين معنى آنها
را ادراك میکنند و همین است مطلوب ما

اگر گوئیم: آفریننده حوادث دارای اراده و کراهت است یا نه؟ گوئیم:
بلی دارای اراده و کراهت است

اگر گوئیم: تعریف اراد، و کراهت چیست؟ گوئیم: اراده در اینجا دو
گونه است یکی اراده افعال خود دیگر اراده افعال بندگان خود و همچنین
است کراهت و اراده او نسبت بافعال خود عبارتست از علم او که وجود فعلی را
در وقتی معین اقتضا کند چونکه در آن فعل مصلحتی هست مقتضی ایجاد آن در
همان وقت نه غیر آن و اراده او نسبت بافعال بندگان آنستکه بخواهد آنان از
روی اختیار آن افعال را ایجاد کنند و کراهت او نسبت بافعال خود عبارتست

لائقاه الفعل في وقت دون وقد بسبب اشتماله على مفسدة صار فقه من الابداد
وكرهته لافعل عبیده عبارة عن نهيه اياهم عن ايقاعها على وجه الاختيار
ان قلت - ما الدليل على انه مرید لأفعال نفسه

قلت - انه خصص ايجاد الحوادث في وقت دون آخر والارقات
كلها سالحة للإيجاد فلا بد من مخصص لاستحالة التخصيص من غير مخصص
وذلك المخصص هو الارادة فيكون مریداً لأفعال نفسه وهو المطلوب

ان قلت - ما الدليل على انه كاره لأفعال نفسه

قلت - الدليل عليه انه ترك ايجاد الحوادث في وقت دون وقت
والاوقات كلها سالحة فلا بد من مخصص لاستحالة التخصيص من دون
مخصص و ذلك التخصيص هو الكراهة فيكون كارهاً لأفعال نفسه وهو -

المطلوب

از علم او كه نبود فعلی را در وقت معین اقتضا كند چونكه در آن فعل مفسده هست
مانع از ايجاد آن و كراهت او نسبت بافعال بندگان آنستكه آنرا نهی كند كه
باختيار آن افعال را ايجاد كنند

اگر گوئی: چرا خداوند نسبت بافعال خود مرید است؟ گویم برای
اینکه او آفرینش حوادث را بوقتی معین اختصاص داد با اینکه همه اوقات
شایستگی ايجاد آنها را داشته پس ناگزیر مخصصی در میان بود زیرا تخصیص
بی مخصص محال است و این مخصص همان کراهت است پس خداوند نسبت بافعال
خود کراهت دارد و همین است مطلوب ما

اگر گوئی بچه دلیل خداوند نسبت بافعالی که ايجاد نمیکنند کراهت
دارد؟ گویم: زیرا او با اینکه همه اوقات برای آفریدن حوادث شایستگی
دارند آنها را در بعضی اوقات ايجاد ننمود پس ناگزیر مخصصی وجود دارد زیرا
تخصیص بی مخصص محال است و این مخصص همان کراهت است پس خداوند
نسبت بافعال خود کراهت دارد و همین است مطلوب ما

ان قلت - ما الدليل على انه يريد من عباده افعالاً كارهه منهم افعالاً
 قلت - الدليل على ذلك انه تعالى امرهم بالطاعة فيكون مراداً
 ونهاهم عن المعصية فيكون كارها لها اذ الحكيم لا يأمر الا بما يريد ولا
 ينهى الا عما يكرهه

ان قلت - موجد الحوادث متكلم ام لا
 قلت - متكلم لا بجارحه بل بمعنى ان يوجد حروفاً واصواتاً في
 جسم من الاجسام تدل على المافى المطلوبه له كما فعل في الشجره حين
 خاطبه موسى ع

ان قلت - ما الدليل على انه متكلم

قلت - القرآن والاجماع

ان قلت - كلام الله حادث ام قديم

اگر گوئی: بچه دلیل خداوند از بندگان خود افعالی را میخواهد و
 نسبت ببعضی افعال آنان کراهت دارد؟ گویم: زیرا خداوند بزرگوار آنانرا
 باطاعت امر فرموده پس مرید میباید و از معصیت نهی کرد پس نسبت بمعصیت
 کراهت دارد زیرا حکیم امر نمیکند مگر آنچه که میخواهد و نهی نمیکند
 مگر آنچه که مکروه میدانند

اگر گوئی: آیا آفریننده حوادث متکلم است یا نه؟ گویم: بلی متکلمه
 است اما نه بوسیله عضو بلکه حروف و اصواتی را در یکی از اجسام ایجاد می
 کنند تا بر معانی که میخواهد دلالت نماید چنانکه هنگام گفتگوی باموسی ع
 همین کار کرد

اگر گوئی: چرا خداوند متکلم است؟ گویم بدلیل قرآن و اجماع
 اگر گوئی: کلام خداوند حادث است یا قديم؟ گویم حادث است و قديم

قلت - حادث غیر قدیم

ان قلت - ما الدلیل علی ذالک

قلت - الدلیل علیه من جهت العقل والنقل (اما العقل) فلان الکلام مرکب من حروف واصوات متتالية بتلوي بعضها بعضاً فيكون حادثاً (واما - النقل) فقولہ سبحانه (وما ياتيهم من ذكر من ربهم محدث) والذکر هو القرآن لقوله سبحانه (انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون) (وانه لذکر لك ولقومك)

ان قلت - موجد الحوادث واحد لا شريك له ام متعدد

قلت - واحد لا شريك له

ان قلت - ما الدلیل علی انه واحد بلا شريك

قلت - لو كان مع الحكيم الاله آخر لا تمتنع نفيه عنه لكونه كذبا

اگر گوئی: دلیل بر این مطلب چیست؟ گویم: هم از عقل وهم از نقل بر آن دلیل هست اما عقل برای اینکه مرکب است از حروف واصوات متوالی که برخی پس از برخی دیگر بوجود میآیند پس حادث میباشد اما نقل چنانکه خداوند پاک فرمود (وما ياتيهم من ذكر من ربهم محدث) و مراد از ذکر قرآن است زیرا فرمود (ما ذکررا فرستادیم و آنرا نگاه میداریم یعنی قرآن را و نیز فرمود همانا آن (قرآن) برای تو و مردم تو ذکر است

اگر گوئی: آفریننده حوادث یکتا و بی شریک است یا متعدد است؟ گویم یکتا است و شریکی ندارد

اگر گوئی: چرا یکتا است و شریک ندارد؟ گویم: اگر با حکیم خدای دیگری باشد ممکن نیست که آنرا نفی کند زیرا دروغ لازم میآید و دروغ با

منافیا حکمته لکن الحکیم قد نفاه فنفيه اه دليل على اشغائه والالم يكن
الحکیم حکيما كما قال تعالى (شهد الله انه لا اله الا هو) وانما الحكم الـ
(واحد)

ان قلت - موجد الحوادث جوهرام عرض

قلت - ليس بجوهر ولا عرض

ان قلت - ما الدليل على انه ليس بجوهر ولا عرض

قلت - الدليل على ذلك ان الجواهر اما جوهر فردا او خط او سطح

او جسم وكل واحد منها مقتر وحادث والبارى تعالى ليس بمقتر لكونه

واجب الوجود لذاته وليس بحادث لكونه قديما

ان قلت - ما الدليل على انه تعالى ليس بعرض

قلت - الدليل على ذلك ان العرض مقتر الى غيره فيكون ممكنا

حکمت او منافى است ولي حکيم آنرا نفى کرد ونفى او ميرساند که خدای ديگری
وجود ندارد و اگر نه حکيم حکيم مييود چنانکه خداوند بزرگوار فرمود :
(خداوند گواهد است که جز او خدای ديگری نیست همانا خدای شما يك خدا
است .

اگر گوئى: آفريننده حوادث گوهر است يا عرض؟ گويم: نه گوهر است

ونه عرض

اگر گوئى: چرا نه گوهر است و نه عرض؟ گويم: زيرا گوهر يا گوهر

فرد است يا خط يا سطح يا جسم و اينها هر يك نياز مند و حادث هستند ولي خداوند

نياز مند نیست زيرا واجب الوجود بذات است و حادث هم نیست چون قديم است

اگر گوئى: چرا عرض نیست؟ گويم: زيرا عرض بنير محتاج است پس

وواجب الوجود ایس ممکن فلا یكون عرضا

ان قلت - موجد الحوادث يكون في محل وجهة ام لا

قلت - المحل عبارة عن المتحيز الذي تحل فيه اعراض والجهة

هي متعلق الاشارة الحسية و مقصد المتحرك الابنى

ان قلت - ما الدليل على انه ليس في محل اوجهه

قلت - الدليل على ذلك انه لو حل في محل اوجهه لكان مفتقر

اليها لان كان محدودا بها فلا يكون واجب الوجود لذاته و قد ثبت انه

واجب الوجود لذاته فلا يكون في محل ولا جهة

ان قلت - موجد الحوادث يتحد بغيره ام لا

قلت - لا يتحد بغيره

ممكن ميباهد ولي واجب الوجود ممكن نیست پس عرض نخواهد بود

اگر گوئی: آیا آفریننده حوادث در محل وجهتی هست یا نه؟ گویم:

محل عبارتست از متمییزی که اعراض در آن حلول کند و جهت همانست که اشاره

بدان تعلق میگیرد و هدف متحرك مکانی میباشد

اگر گوئی: چرا خداوند در محل وجهتی نیست؟ گویم: زیرا اگر در

محل یا جهتی حلول کند محتاج و محدود بدان میشود پس واجب الوجود بدان

نخواهد بود با اینکه ثابت شد که او واجب الوجود بذات است پس در محل و

جهتی نیست

اگر گوئی: آفریننده حوادث با دیگری متحد میشود یا نه؟ گویم: بقره

خود متحد نمیگردد

ان قلت - ما حد الانحداد

قلت - صيرورة الشئين واحداً من غير زيادة ولا نقصان

ان قلت - ما الدليل على انه لا يتحد بغيره

قلت - الدليل على ذلك من وجهين الاول ان الانحداد غير معقول

والثاني ان الواجب لو اتحد بغيره لكان ذلك الغير اما واجبا او ممكنا

فان كان واجبا لزم تعدد الواجب وهو محال كما عرفت و ان كان ممكنا

فالحاصل بعد الانحداد ان كان واجبا صار الممكن واجبا و ان كان ممكنا

صار الممكن واجبا وكلاهما بخلاف المفروض وباطل فثبت بطلان

اتحاد الباري تعالى بغيره

ان قلت - موجود الحوادث مركب ام لا

قلت - ليس بمركب

اگر گوئی: تعریف اتحاد چیست؟ گویم: اینکه دو چیز بی کم و بیش

یکی گردند

اگر گوئی: چرا خداوند با غیر متحد نمیشود؟ گویم: از دوراهه نخست

اینکه اتحاد معقول نیست. دوم اینکه اگر واجب با دیگری متحد شود آن

دیگری یا واجب است یا ممکن. اگر واجب است تعدد واجب لازم میآید و این

چنانکه دانسته محال است و اگر ممکن است پس از اتحاد آن دو اگر واجب

حاصل شود ممکن واجب میگردد و اگر ممکن حاصل شود ممکن واجب میگردد

و هر دو خلاف فرض است و باطل پس ثابت شد که اتحاد آفریدگار بزرگ با

غیر باطل است

اگر گوئی: آفریننده حوادث مرکب است یا نه؟ گویم: مرکب نیست

ان قلت - ما الدليل على ذلك

قلت - الدليل على ذلك انه لو كان مركبا لافتقر الى جزئه و
جزوه غيره فيكون مقترا الى غيره فيكون ممكنا ولا نه لو كان مركبا لسبق
على وجوده وجود جزئه فيكون حادثا والبارى تعالى لا يكون حادثا ولا
ممكنا فلا يكون مركبا

ان قلت - موجد الحوادث هل يرى بحاسة البصر اولا

قلت - لا يجوز ان يرى بحاسة البصر

ان قلت - ما الدليل على انه غير مرئي

قلت - الدليل على ذلك ان المرئي بحاسة البصر لا بد ان يكون في

جهة والله تعالى منزّه عن الجهة والمحل

اگر گوئی: چرا؟ گویم: زیرا اگر مرکب باشد بجزء خود نیاز-

مند میشود وجزء او غیر از اوست پس بغير محتاج است و محتاج بغير ممکن است
پس او ممکن میباشد و برای اینکه اگر مرکب باشد وجود جزء او بوجود
خود او سبقت نمیکرد پس حادث میشود با اینکه آفریدگار بزرگ نه حادث است
و نه ممکن پس مرکب نیست

اگر گوئی: آیا آفریننده حوادث بحاسه بینائی دیده میشود یا نه؟

گویم: روانیست که باحاسه بینائی دیده شود

اگر گوئی: چرا دیدنی نیست؟ گویم: زیرا چیزی که با حاسه بینائی

دیده شود ناگزیر درجهتی هست با اینکه خداوند پاک از جهت و محل منزّه

ان قلت - موجد الحوادث غنی عن غیره ام مقتدر الی غیره
 قلت - غنی عن غیره لانه واجب الوجود لذاته و غیره ممکن و کل
 ممکن بفقتر بذاته الی الواجب لذاته فیکون الله تعالی غنیاً عن غیره و
 یکون غیره هو الفقیر الیه تعالی

الفصل الثانی فی العدل

ان قلت - موجد الحوادث عدل حکیم ام لا

قلت - عدل حکیم

ان قلت - ما حد العدل حکیم

قلت - العدل حکیم هو الذی لا یفعل قبیحاً ولا یخل بواجب

اگر گوئی: آفریننده حوادث از غیر بی نیاز است یا بغير احتیاج دارد؟
 گویم: از غیر بی نیاز است زیرا واجب الوجود بذات است و غیر او ممکن می
 باشد و هر ممکنی بذات خود محتاج است بواجب ذاتی پس خداوند پاک از غیر
 بی نیاز است و دیگران همه باو محتاج میباشند

فصل دوم در عدل است

اگر گوئی: آفریننده حوادث عادل و حکیم است یا نه؟ گویم: عادل
 است و حکیم

اگر گوئی: تعریف عادل و حکیم چیست؟ گویم: عادل و حکیم کسی
 است که کار داشت نمیکنند و با هر واجب اخلاق روا نمیدارد

ان قلت - ما حد القبيح و ما حد الواجب

قلت - القبيح هو الفعل الذى يذم فاعله فى الدنيا و يعاقب فى -
العقبى و يمدح تاركه فى الدنيا و يثاب فى الاخرى و الواجب هو الذى
يمدح فاعله فى الدنيا و يثاب فى الاخرة و يذم تاركه فى الدنيا و يعاقب فى -
الاخرة

ان قلت - ما الدليل على انه عدل حكيم لا يفعل قبيحاً ولا يخل

واجب

قلت - الدليل على ذلك انه لو لم يكن كذلك لكان ناقصاً تعالى الله
عن ذلك علواً كبيراً و ابداً لوجاز عليه فعل لقبيح لجاز عليه الكذب فيرتفع -
الوثوق بوعده و وعيده و ترتفع الاحكام الشرعية و ينقض الفرض المقصود
من بعث الانبياء و الرسل

اگر گوئی: تعریف زشت و واجب چیست؟ گویم: زشت کاری است که
عامل آن در دنیا مذمت گردد و در آخرت کيفر بیند و تارك آن در دنیا ستایش
بیند و در آخرت پاداش گیرد و واجب آنستکه عامل آن در دنیا ستایش گردد و
در آخرت پاداش گیرد و تارك آن در دنیا مذمت شود و در آخرت کيفر بیند
اگر گوئی: چرا خداوند عادل و حکیم است و کار زشتی نمیکنند و با امر
واجب اخلاص را نمیدارد؟ گویم: زیرا اگر چنین نباشد ناقص خواهد بود با
اینکه خداوند از نقص بسی منزّه میباشد و نیز اگر بر او کار زشت روا میشود دروغ
هم میتواندست بگوید پس ببیم و نوید او اطمینانی نبود و احکام دینی از میان
میرفت و غرضیکه در هشت پیغمبران و رسولان منظور است نقض میکردید

﴿الفصل الثالث في النبوة﴾

ان قلت - حكمة الله تقتضى بعث الانبياء والرسل ام لا

قلت - تقتضى ذلك وتوجه

ان قلت - ما حد النبي وما حد الرسول

قلت - النبي هو الانسان المخبر عن الله بغير واسطة احد من البشر

اعم من ان يكون مأموراً من الله بتبليغ الاوامر والنواهي الى قوم ام لا -

والرسول هو الانسان المخبر عن الله تعالى بغير واسطة احد من البشر مأموراً

من الله بتبليغ الاوامر والنواهي الى قوم

ان قلت - ما الدليل على ان نصب الانبياء واجب في الحكمة

قلت - الدليل على ذلك انه لطف والطف واجب في الحكمة

ان قلت - ما حد اللفظ

فصل سوم در نبوت است

اگر گویم: آیا حکمت خداوند مقتضی است که پیشبران مبعوث گردند یا

نه؟ گویم: بلی مقتضی همین است و آنرا ایجاب میکند

اگر گویم: پیشمرچه و تعریف رسول چیست؟ گویم: پیشمر انسانی

است که بی توسط هیچ بشری از جانب خداوند خبر بیاورد خواه مأمور باشد

که اوامر و نواهی او را بقومی رساند یا مأمور نباشد و رسول انسانی است که

از جانب خدا بی واسطه بشری خبر دهد و مأمور باشد که اوامر و نواهی او را

بقومی برساند

اگر گویم: چرا بعثت پیشبران لازمه حکمت است؟ گویم: برای اینکه

لطف است و لطف به حکیم واجب است

اگر گویم: تعریف لطف چیست؟ گویم: لطف چیزی است که مکلف

با آن بطاعت نزدیک و از معصیت دور میگردد ولی نه تا حدی که در تمکین

قلت - اللطف ما يقرب المكلف معه الى الطاعة ويبعد عن المعصية
ولا حظ له في التمكين ولم يبلغ الاخبار

ان قلت - ما الدليل على ان اللطف واجب في الحكمة

قلت - الدليل على وجوبه توقف غرض المكلف عليه فيكون واجبا
في الحكمة وهو لمطلوب

ان قلت - من نبي هذه الامة

قلت - محمد بن عبدالله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف صلى
الله عليه وآله وسلم

ان قلت - ما الدليل على نبوته

قلت - الدليل على ذلك انه ادعى النبوة و ظهرت المعجزة على
يديه فهو نبي حقا

ان قلت - ما حرام المعجزة

مكلف دخيل باشد یا بدرجه اجبار رسد

اگر گوئیم: بجز لطف لازمه حکمت است؟ گوئیم: برای اینکه فرض
مكلف بر آن متوقف است پس لطف لازمه حکمت میباشد و همین است
مطلوب ما

اگر گوئیم: بیغیر این امت کیست؟ گوئیم: محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب
بن هاشم بن عبدمناف صلی الله علیه وآله وسلم

اگر گوئیم: دلیل بر نبوت او چیست؟ گوئیم: زیرا او دعوی پیغمبری
کرد و معجزه آورد پس براستی بیغیر است

اگر گوئیم: تعریف معجزه چیست؟ گوئیم: معجزه امریست بیرون از

قلت - المعجز هو الامر الخارق للعادة المطابق للدعوى المقرون
بالتحدى المتميز على الخلق اتيان مثله

ان قلت - بم علمتم انه ادعى النبوة واطهر المعجز على يديه
قلت - علمنا ذلك بالتواتر فانه لا يشك احد في ان رجلا اسمه
محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ظهر بمكة وادعى النبوة
واما ظهور المعجز على يديه فاكثر من ان تحصى حتى ضبط له
المسلمون الف معجزة من جملتها القرآن وانشقاق القمر وحنين الجذع
ونبوع الماء من بين اصابعه وختم الحصى وشكايه البعير وسلام الغزاة و
كلام الذئب وكلام الذراع المسمومه واشباع الخلق الكثير من الزاد -
القليل واحياء الميت والاختبار بالغيب وامثال ذلك
ان قلت - ما الدليل على ان كل من ادعى النبوة وظهر المعجز على

يديه فهو نبى

هادت ومطابق بادها ومقرون بالتحدى كه مردم نتوانند مانند آنرا بياورند
اگر گوئى : از چه راه دانستيد كه اودعوى پيغمبرى كرد و معجزه آورد؟
گويم : از روى تواتر زيرا كسى شك ندارد كه مردى بنام محمد بن عبدالله بن
عبدالمطلب درمكه پيدا شده ودعوى پيغمبرى كرد اما معجزاتى كه آورد نتوان
شماره كرد بدرجه كه مسلمانان براى او هزار معجزه بشمار آوردند كه از آنها
قرآن وشكافتن ماه وناليدن شاخه خرما وجوشيدن آب از ميان انكشتان او و
ستايش سنگريزه وشكايه شتر وسلام آهو وسخن گفتن كرك وذراع زهر آلود
وسير نمودن مردم بسيارى از خوردنى اندك وزنده كردن مرده وخبر دادن
از غيب وم مانند اينها

اگر گوئى : چرا هر كه دعوى نبوت كرد و معجزه آورد پيغمبر است ؟

قلت - هذه مقدمة ضرورية اتفقنا على دليل لكننا ننبه عليها

فتقول :

المعجز فعل لله وهو قائم مقام التصديق ومن صدقه الله فهو صادق

لاستحالة ان يصدق الكذاب

ان قلت - هل النسي الذي اثبتوه معصوم ام لا

قلت - معصوم من اول عمره الى آخره عن السهو و لتسيان والذنوب

الصفيره والكبيرة عمداً وسهواً

ان قلت - ما حد لعصمة

قلت - العصمة لطف يفعل الله تعالى بالمكلف بحيث يمنع منه وقوع

المعصية وترك الطاعة مع قدرته عليهما

ان قلت - ما الدليل على انه معصوم من اول عمره الى آخره

گویم : ابن مقدمه ایست بدیهی و نیازى بدلیل ندارد ولی ما برای تنبیه میگوئیم :

معجزه کار خداست و بجای تصدیق او است و کسی را که خدا تصدیق کند

و استگومی باشد زیرا محال است که دروغگورا خدا تصدیق نماید

اگر گوئیم : آیا بیغمبری که ثابت گردید معصوم است یا نه ؟ گویم : از

آغاز تبیان زندگی از سهو و تسیان و گناهان صغیره و کبیره چه عمدی چه

سهوی معصوم می باشد

اگر گوئیم : تعریف عصمت چیست ؟ گویم : عصمت لطفی است که

خداوند دوباره مکلف اجرا میکند تا نگذارد از او گناهی سرزند یا تا فراموش

کند با اینکه هر دو را می تواند

اگر گوئیم : چرا بیغمبر از آغاز تا پایان عمر معصوم می باشد ؟ گویم :

قلت - الدليل على ذلك انه لو عهد منه السهو والنسيان لارتفع الوتوق منه عند اخباراته ولو عهد منه خطيئة لتنفرت العقول من متابعتها فتبطل فائدة البعثة

ان قلت - هل علمتم من دينه انه خاتم الانبياء ام لا

قلت - علمنا من دينه ذلك

ان قلت - بم علمتموه

قلت - علمنا ذلك بالقرآن والحديث اما القرآن فلقوله تعالى ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين) واما الحديث فلقول النبي (ص) لعلي (ع) انت مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي

برای اینکه اگر سهو و نسیانی از او دیده شود از خبرهای که میدهد سلب اطمینان میشود و اگر گناهی از او سرزند عقول از پیروی او میگریزند و بعثت او بی فایده میماند

اگر گوئی : از دین پیغمبر اسلام دانستید که او خاتم پیغمبران است یا نه ؟ گویم : بلی از دین او هیچ فهمیدیم

اگر گوئی : از چه راه دانستید ؟ گویم : ما این را از قرآن و حدیث دانستیم اما قرآن برای اینکه می فرماید (محمد پدر هیچیک از مردمان شه نیست بلکه رسول خدا و خاتم پیغمبران می باشد) اما حدیث برای اینکه پیغمبر (ص) بعلی (ع) فرمود تو نسبت بن مانند هارون نسبت موسی مگر اینکه پیغمبری پس از من نیست

* الفصل الرابع في الامامة *

ان قلت - الحكمة تقتضى نصب الامام ونوجبه ام لا

قلت - الحكمة تقتضى نصب الامام ونوجبه

ان قلت - ما حد الامام

قلت - الامام هو الذى له الرياسة العامة فى امور الدين والدنيا

غيابة عن النبى (ص)

ان قلت - ما الدليل على ان الامامة واجبه فى الحكمة

قلت - الدليل على ذلك انها لطف واللفظ واجب فى لحكمه

ان قلت - هل بشرط فى الامام ان يكون معصوما ام لا

قلت - بشرط العصمة فى الامام كما بشرط فى النبى

ان قلت - ما الدليل على ان الامام يجب ان يكون معصوما

فصل چهارم در امامت است

اگر گوئى: ايا حکمت او اقتضا و ايجاب ميکنند که امامى منصوب گردد بانه؟

گوئيم: بلى حکمت اقتضا دارد که امامى نصب شود و آنرا ايجاب ميکنند

اگر گوئى: تعريف امام چیست؟ گوئيم: امام آنستکه در کارهاى

دين و دنيا به نيابت از پيغمبر رياست عمومى دارد

اگر گوئى: چرا امامت لازمه حکمت است؟ گوئيم: براى اينکه

لطف است و لطف لازمه حکمت است

اگر گوئى: آيا شرط است که امام معصوم باشد يانه؟ گوئيم: عصمت

چنانکه در پيغمبر شرط است در امام هم شرط مى باشد

قلت - الدلیل علی ذالک من وجوه الاول انه لوجاز علیه الخطاء
لافتقر الی امام آخر یسده ثم ننقل الکلام الیه ویتسلسل او یشبث المطلوب
(الثانی) انه لوجاز علیه فعل الحطیئه (امان) یجب الانکار علیه ولا فان
وجب الانکار علیه سقط محله من القلوب فلا یتبع والغرض من صبه اتباعه
(فینتقض الغرض) وان لم یجب الانکار علیه سقط وجوب النهی عن المنکر
و هو باطل (الثالث) انه حافظ للشرع فلو لم یکن معصوماً لم تؤمن منه
الزیاده والنقصان

ان قلت - من امام هذه الامه بعد رسول الله (ص)

قلت - علی ابن ابیطالب (ع)

اگر گوئی : چرا امام باید معصوم باشد ؟ گویم : بچند دلیل :
نخست اینکه اگر بر امام خطاروا باشد بامام دیگری محتاج میشود تا
او را هدایت کند و در باره آن یکی هم همین سخن بیش میآید و تسلسل میشود
یا اینکه مطلوب به ثبوت میرسد

دوم اینکه اگر بر امام گناه کردن روا باشد یا باید او را نهی نمود یا نباید
نهی کرد پس اگر واجب باشد که او را نهی کرد از مقامی در دلها دارد یا نهی
میآید و از او پیروی نمیکنند بالینکه مقصود از نصب او تبعیت از او بود و نقض فرض
میشود و اگر نهی او واجب نباشد وجوب نهی از منکر مرتفع میشود و
این باطل است

سوم اینکه امام نگاهبان شرع است و اگر معصوم نباشد اطمینانی از
او نیست و شاید از شرع بکاهد یا بر آن بیافزاید

اگر گوئی : پس از رسول خدا پیشوای این امت کیست ؟ گویم :

علی بن ابیطالب

ان قلت - بم علمتم انه الامام

قلت - علمناه بالنص المتواتر من الله تعالى ومن رسوله ص (اما
الذی) هو من الله تعالى فمثل قوله تعالى - انما وليکم الله ورسوله و
الذین آمنوا الذین یقیمون الصاوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون - و مثل
قوله (تعالی) الیوم اکملت لکم دینکم وانممت علیکم نعمتی - و مثل قوله
تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک - و مثل قوله تعالی وان
تظاهرا فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین - و مثل قوله تعالی -
قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم و امثال
ذلک - (وا الذی) هو من رسول الله فمثل قوله انت الخلیفه من بعدی وانت
وصی وقاضی دینی و سامع علیه بامر المؤمنین و افضائکم علی و تعلموا منه

اگر گوئی: از کجا دانستید که او امام است؟ گویم: از خصوص صریحی
که از خدا و رسول بتواتر بما رسیده اما آنچه که از خدا رسیده چنانکه فرمود
(همانا ولی شما خدا است و رسول او و کسانی که ایمان آوردند و نماز می کنند دارند
و در حال رکوع زکوة میدهند) و مثل اینکه فرمود (امروز برای شما دین نمان
و کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم) و باز فرمود (ای پیغمبر آنچه
او پروردگار تو بتو رسیده بمردم برسان) و نیز فرمود (اگر پشت کردند خدا و
جبرئیل و مؤمنین صالح مولای او می باشند) و باز فرمود

(بگو بیایید تا پسران ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما و خود
های ما و خود های شما را بخوانم) و مانند اینها آنچه از رسول خدا رسیده
چنانکه فرمود (تو پس از من جانشین من هستی) و (تو وصی و امام گذار
من هستی) و (براو بمنوان امیر مؤمنان سلام دهید) و (بهترین قاضی در

ولا تعلموه - واسمعوا له واطيعوه - ومن كنت مولاه فعلى مولاه - وانت منى
 بمنزله هرون من موسى الا انه لا ينبى بعدى - اللهم آتني بحب الخلق اليك
 يا كل معى هدا الطائر - وانا مدينة العلم وعلى بابها ونعم الراكان هما وابو -
 هما خير منهما ولا عطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله
 كرارا غير فرادا - ومثل مواخاته وتزوجه وتعميمه بمعامته وركوبه على ناقته
 و امثال ذلك

ان قلت - من الامام بعد على ع

قلت - ولده الحسن ثم الحسين ثم على بن الحسين ثم محمد بن على
 ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم على بن موسى ثم محمد بن على
 ثم على بن محمد الهادي ثم الحسن العسكري ثم الخلف القائم المهدي

مهان شما على است) و (از او بيا موزيد و بد و بيا موزيد) و (از او بشنويد
 وفرمان برسد) و (هر كه را من مولا هستم على هم مولای او است) و (تو
 نسبت بمن مانند هرونى نسبت بموسى) و (بار خدا يا كسى را كه از همه
 ديگران بيشتر دوست ميدارى نزد من بفرست تا اين مرغ را بامن بخورد) و (من
 شهر علم و على در آست) و (ابن دونهر بهترين سوارگان هستند و بد رشا
 بهتر از خود آنها است) و (بخدا سوگند فردا پرچم را بكسى خواهم داد
 كه خدا و رسول او را دوست ميدارند و او نيز آنها را دوست ميدارد حمله
 كننده ايستگى هرگز نمى گريزد) و چنانكه يغمبر با او عقد برادري بست و
 دختر خود را بدر داد و دستار خویش بر سر او بست و بر شتر او سوار
 شد و مانند آنها

اگر گوئى : پس از على امام كيست ؟ گويم : فرزندش حسن سپس حسين

سوم على بن الحسين سپس محمد بن على سپس جعفر بن محمد سپس موسى

صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين

ان قلت - ما الدليل على امامة كل واحد من هؤلاء المذکورين
قلت - الدليل على ذلك ان النبي نص عليهم نصا متواترا بالخلافه
مثل قوله (ص) للحسين بن علي هذا امام ابن امام اخو امام ابوائمة تسعة
تاسعهم قائمهم بملاء الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً ومثل
قوله (ص) في القائم ع لولم يبق من الدنيا الا ساعة واحدة لطول الله تلك
الساعة حتى يخرج رجل من ذريتي اسمه كاسمي وكنيته ككنيتي بملاء الارض
قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً يجب على كل مخلوق متابعة ولان
كل امام نص على من بعده نصا متواترا بالخلافه و انهم عليهم السلام
ظهر عنهم معجزات وكرامات خارقة للعاده لم تظهر على يدغيرهم كعجن
الحصا و ختمه و امثال ذلك

بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی سپس علی بن محمد هادی
سپس حسن عسکری سپس خاتم قائم مهدی صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين
اگر گوئی : دلیل بر امامت هریک از اینها که ذکر شد چیست؟ گویم :
برای اینکه بیغمبرص تصریح بامامت آنها کرد و بتواتر بمارسید چنانکه در باره
حسین ۴ فرمود ابن پسر امام است و برادر امام و پدر نه امام که نهمین آنان
قائم آنهاست و چون زمین از ظلم و ستم پر شود از عدل و داد پر میکند و
چنانکه در باره قائم فرمود: (اگر از عمر دنیا ساعتی هم بیش نماند خدا آنرا طولانی
میکند تا مردی از خاندان من ظاهر شود که نامش نام من و کینت او کینت من
است و چنانکه زمین از ظلم و ستم پر میشود او آنرا از عدل و داد پر میکند و بر
هرافریده پیروی او واجب می باشد . و برای اینکه هر امامی بجانشینی امام بعدی
تصریح نمود و بتواتر نقل شد و نیز از آنها معجزات و کراماتی خارج از عادت
ظاهر شده است که از دیگران ظاهر نکشت مانند خمیر کردن سنک ریزه

ان قلت - من امام هذا الزمان

قلت - القائم المنتظر محمد المهدى بن الحسن العسكري عليه -

السلام

ان قلت - هو موجود اوسيوجد

قلت - هو موجود من زمان ابیه الحسن العسكري لكنه مستتر الى

ان ياذن له الله بالخروج فيملا الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و

ظلماً

ان قلت - ما الدليل على وجوده

قلت - الدليل على ذلك ان كل زمان لا يد فيه من امام والاخللا

الزمان عن امام مع انه لطف واللفظ واجب على الله تعالى في كل زمان

ان قلت - ما وجه الاستتاره

وستایش آن ومانند اینها

اگر گوئی : امام این زمان کیست ؟ گویم : قائم منتظر محمد مهدی

پسر حسن عسکری علیه السلام

اگر گوئی : اکنون هست یا پدیدار خواهد شد ؟ گویم : بلی اواز زمان

پدرش عسکری ۴ بود ولی پنهان است تا اینکه خداوند بدو اذن خروج

دهد و زمین را همانگونه که از ظلم و ستم بر شد، از عدل و داد پر کند

اگر گوئی : دلیل وجودش چیست ؟ گویم : زیرا ناگزیر باید در هر

زمان امامی باشد و اگر نه زمان خالی از امام می ماند با اینکه وجود امام لطف

است و لطف همیشه بر خداوند متعال واجب است

اگر گوئی : چرا پنهان شد ؟ گویم : زیرا دشمنان بسیار دارد و پاران

کم و ممکن است مصلحتی نهانی در پنهان شدن او باشد که خداوند علم

قلت - وجه استتاره كثرة التدوالة الناصر وبعوزان يكون لمصلحة
خفية استتار الله تعالى بعلمها

ان قلت - قد تقدم ان الامام وجوده لطف واللفظ واجب فاذا كان
مستترا كان الله تعالى مختلا بالواجب تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً
قلت - اللطف الواجب على الله تعالى في الامام هو نصبه و تكليفه
بالامامة والله تعالى قد فعل ذلك فلم يكن مختلا بالواجب وانما الاخلال
بالواجب من قبل رعية فانهم يجب عليهم ان يتابعوه ويمثلوا او امره و
نواهيهم ويمكثوه من انفسهم فحيث لم يفعلوا ذلك كانوا مخلفين بالواجب
فهلاكم من قبل انفسهم

ان قلت - ما لطريق الى معرفة حين ظهوره بعد استتاره

قلت - الطريق الى ذلك ظهور المعجز على يديه

بدانرا بخود اختصاصی داد

اگر گویی : که پیش گفته شد که وجود اما لطف است و لطف هم
واجب حال اگر امام پنهان باشد لازم می آید که خداوند باک بامر واجب اخلال
کرده باشد با اینکه خدا از چنین فعلی متعالی است ؟ گویم : لطفی که در
موضوع امام بر خدا واجب است آنستکه ویرا نصب کند و او را امامت مکلف
سازد و خداوند هم این کار را کرده است پس در امر واجب اخلال ننمود و از قبل
رعیت نسبت بواجب کونهای شده زیرا آنها بایستی از امام پیروی کنند و او
امر و نواهی او را اطاعت نمایند و او را نسبت بخود اختیار دهند و چون این
کار را نکردند مختل بواجب شدند پس هلاک آنها از قبل خود آنها است

اگر گویی : امام پس از اینکه پنهان شده بخواهد ظهور کند از چه
راه میشود از راه شناخت ؟ گویم : راه شناختن او آنستکه بدستش معجزه پدید

آید .

﴿ الفصل الخامس في المعاد ﴾

ان قلت - اكل متصف بالحياة هل يعاد بعد الموت ام لا

قلت - كل من اتصف بالحياة يعاد بعد الموت

ان قلت - ما الدليل على ذلك

قلت - الدليل على ذلك قوله تعالى

(وما من دابة في الارض ولا طائر يطير بجناحيه الا امم امثالكم

ما فرطنا في الكتاب من شئ ثم الى ربهم يحشرون) واخبار الصادق به العقل

والنقل دالان على اعاده من له عوض او عليه عوض والنقل دال على

اعادة الجميع

ان قلت - ما جابه النبي من سؤال القبر ومنكر وكبير ومبشر و

بشير وحشر الابدان والنفوس والميزان وتطائر الكتب وشهادة الجوارح

فصل پنجم در معاد است

اگر گوئی: هر چه به زندگی وصف میشود پس از مرگ عود میکند

بمانه؟ گویم: بلی هر زنده‌ای پس از مرگ عود میکند

اگر گوئی: چرا؟ گویم: دلیلش کفایت خداوند است (هر یک از

چهار بابین روی زمین و برند گانیکه با دویال خود پرواز میکنند امت هائی

هستند مانند شما و در کتاب ما چیز را تفریط ننمودیم و سپس آنها بسوی

پروردگار خود محشور میشوند) و نیز مخبر صادق بدان خبر داد و عقل و نقل

هر دو دلالت دارند که هر کس خواهنده یا دهنده عوضی باشد عود میکند و

دلیل نقلی هم عود همه زندگان را میرساند

اگر گوئی: آنچه بیغبر خبر داد از پرسش کور و منکر نکیر و مبشر و بشیر

وحشر ابدان و نفوس و میزان و تطایر کتب و گواهی جوارح و بل صراط و بهشت

والصراط والجنة وما وعد الله فيها من النعيم الدائم الذي لا ينقطع ابداً و
النار وما وعد الله فيها من العذاب الدائم الذي لا ينقطع ابداً شفاعه
مع محمد (ص) لاهل الكبائر والكوثر الذي يسقى منه امير المؤمنين عليه
السلام عطاشي المؤمنين حق ام لا

قلت - حق لا يشك فيه احد من المؤمنين

ان قلت - ما الدليل على ان كل ما جاء به النبي حق

قلت - الدليل على ذلك انه عليه الصلوة والسلام المعصوم وكل ما
اخبر به المعصوم فهو حق والا لم يكن المعصوم معصوماً فيكون ما اخبر
به النبي (ص) حقاً

با لذت دائم و پایان ناپذیریکه خداوند بدان نوید داد و دورخ بارنج دائم و
ابدی که خداوند ازان بیم داد و شفاعت پیغمبر و خاندان او در باره مرتکبین
کنانه کبیره و حوض کوثریکه امیرمؤمنان تشنگان مؤمن را ازان سیراب می کند
همه راست است یا نه ؟ گویم : بلی راست است و هیچ مؤمنی در آن شک ندارد
اگر گویی : چرا هرچه پیغمبرص خبر داد راست است ؟ گویم : برای
اینکه او معصوم است و هرچه معصوم آکهی داد راست می باشد و اگر نه معصوم
معصوم نبود پس آنچه پیغمبرخبر داد راست می باشد

تمت نسخة النكت الاعتقادي، تصنيف المرجع والمقتدى

للشيعة الامامية الشيخ المفيد قدس سره

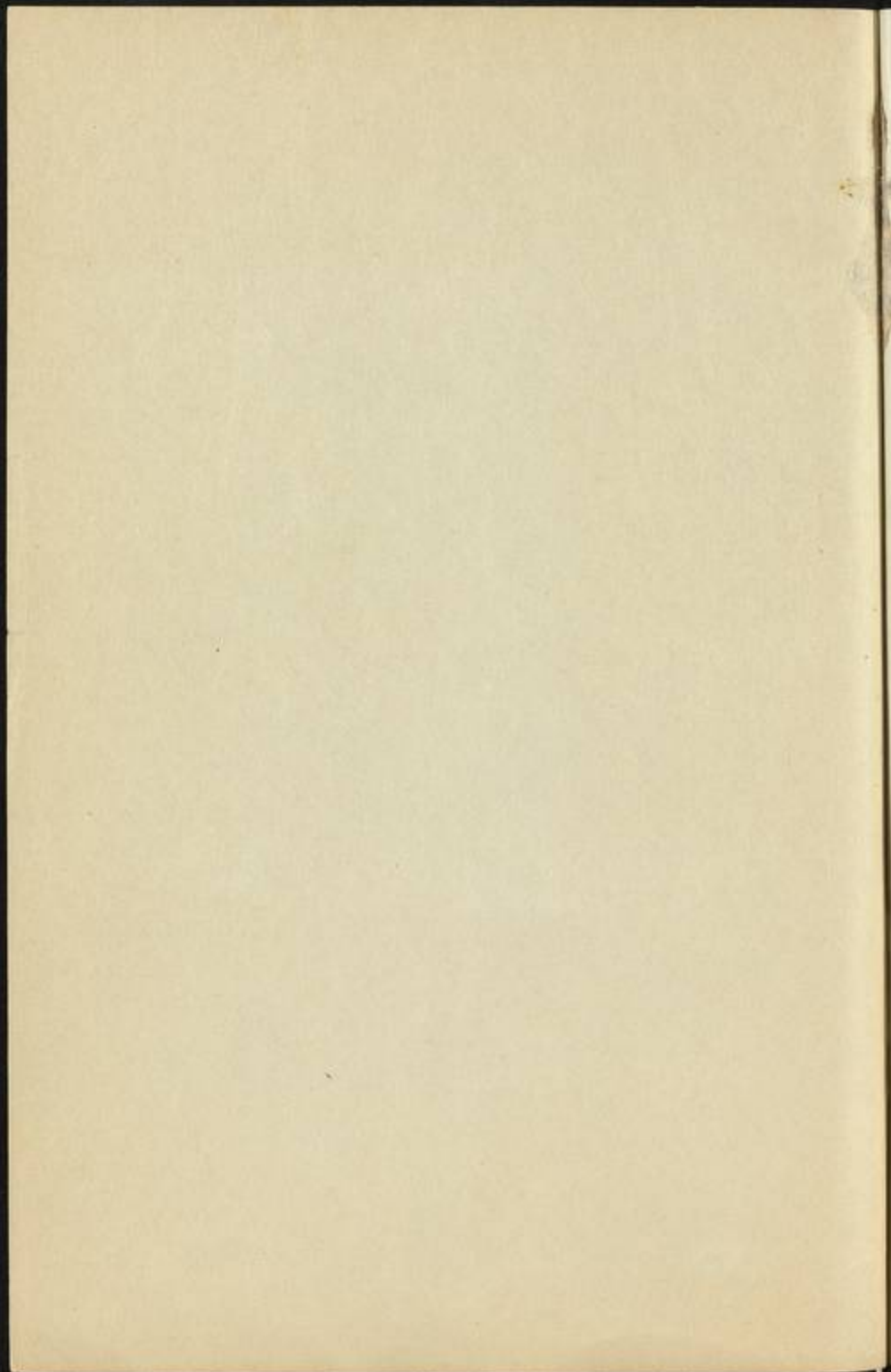
المتوفى سنة ٤١٣ هجرية

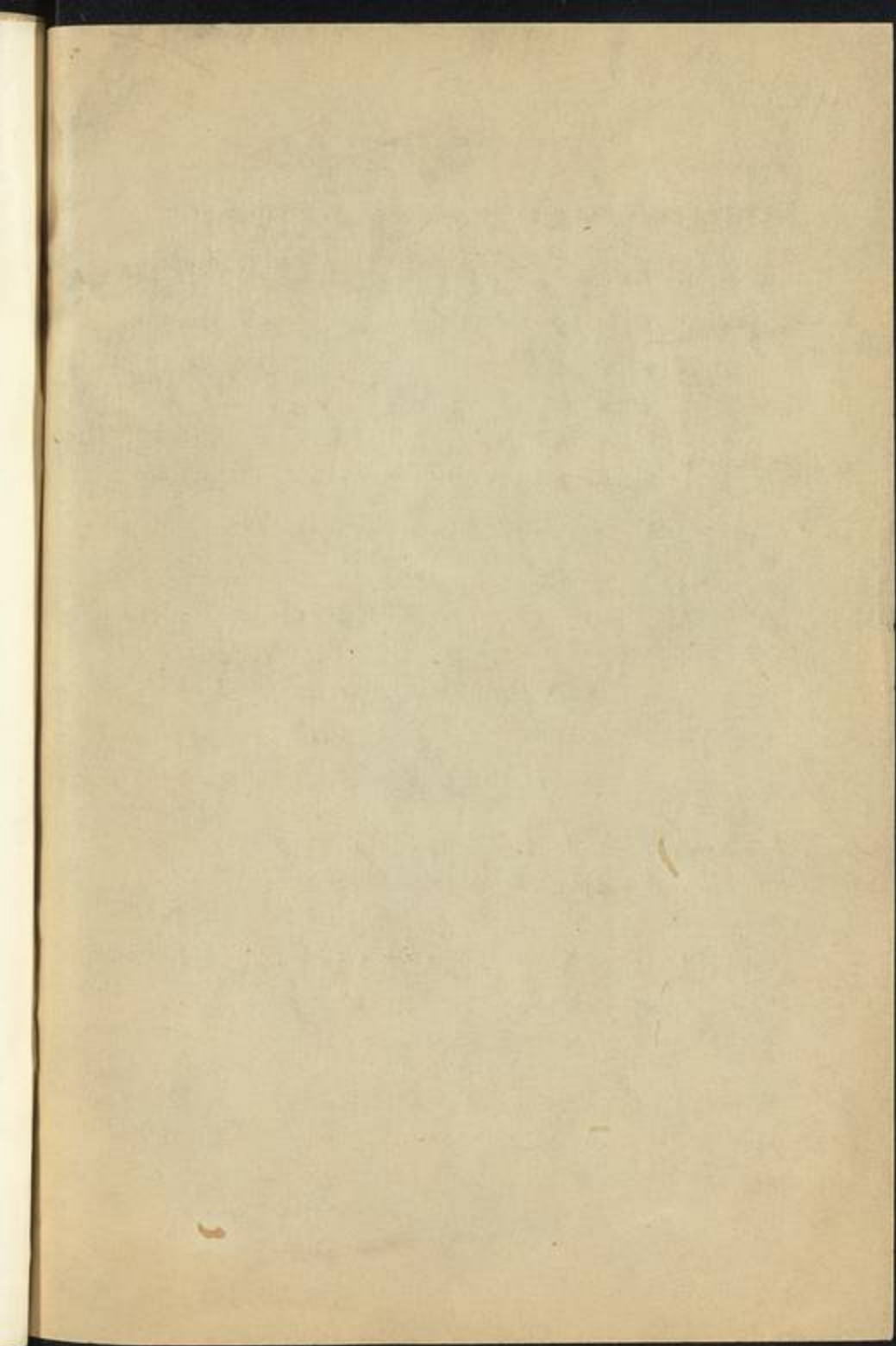
فهرست مطالب کتاب

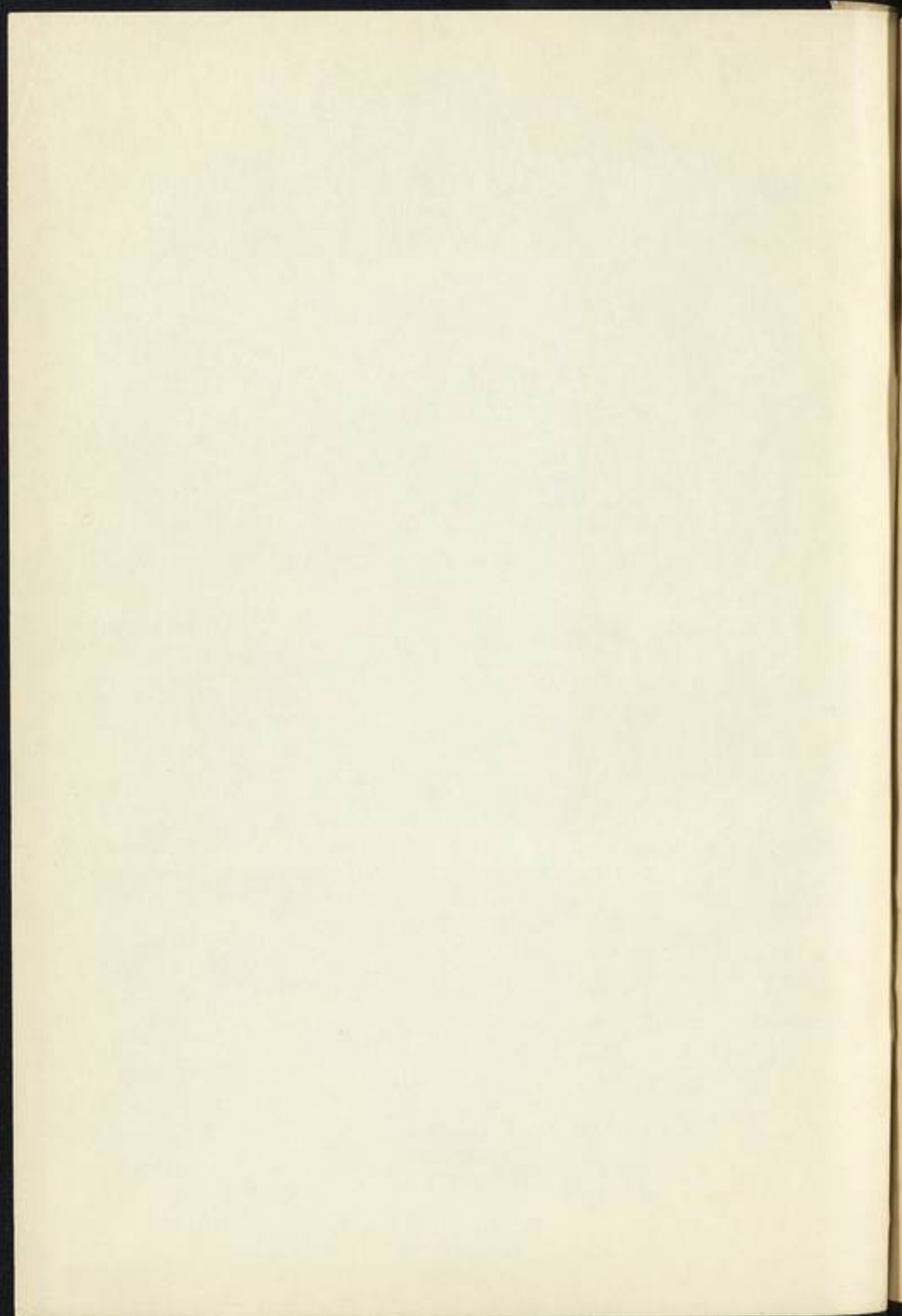
« از صفحه الف تا صفحه ه »	شرح حال مفید
< ز > و < >	منابع
	الفصل الاول في معرفة الله سبحانه وصفاته الثبوتية والسلبية
< ٢٤ > ٣ < >	
< ٢٥ > ٢٤ < >	الفصل الثاني (في العدل)
< ٣٠ > ٢٦ < >	الفصل الثالث (في النبوة)
< ٣٧ > ٣١ < >	الفصل الرابع (في الامامة)
< ٣٩ > ٣٨ < >	الفصل الخامس (في المعاد)

عقد الف سنة ١٢٠٠

١٢٠٠
١٢٠١
١٢٠٢
١٢٠٣
١٢٠٤
١٢٠٥
١٢٠٦
١٢٠٧
١٢٠٨
١٢٠٩
١٢١٠









893.791
M8947

FEB 1 1964
FEB 6 1964

COLUMBIA LIBRARIES OFFSITE



CU58894250

893.791 M8947

Nukat al-ḥiqāḍiyah,

RECAP

893.791 - M8947